

عمار یاسر آئینه حق نما

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

هر خردمندی در پی هدفی است که برای رسیدن به آن، علاوه بر تلاش و کوشش، نیازمند الگو و نمونه رفتاری است. نقش الگو در سرنوشت انسان ها تعیین کننده است؛ از این رو ارائه اسوه زندگی برای افراد جویای کمال، کاری پسندیده خواهد بود.

بنا به روایتی که شیعه و اهل سنت به صورت متواتر از رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم - که خدا او را اسوه حسنه معرفی کرده است 1 نقل کرده اند، آن حضرت شخصیت عمار را الگو و معیار برای شناخت سره از ناسره و حق از باطل قرار داده است. بدین جهت ضرورت دارد گذری به تاریخ زندگی این صحابی بزرگوار داشته باشیم.

خلاصه زندگانی عمار

وی فرزند یاسر بن عامر و کنیه اش «ابویقظان» و القابش، طیب، مطیب، مدحجی عَنسی و مولا بنی مخزوم است. پدرش یاسر که از قبیله «بنی ثعلبه عَنسی» در «یمن» بود، به انگیزه یافتن برادر گم شده اش به مکه سفر کرد و در آن جا ماندگار شد و با ابوحنیفه مخزومی پیمان ولایت بست. ابوحنیفه یکی از کنیزانش به نام «سمیه» را به عقد او در آورد و عمار از وی به دنیا آمد. گرچه تاریخ تولد عمار به روشنی معلوم نیست، اما از شواهدی که خواهد آمد، می تواند سال ولادت او را 43 سال پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دانست.

او قامتی بلند و موزون، چشمانی درشت و زیبا و چهره ای گندم گون داشت و در اواخر عمر، ریشه ای براندامش عارض شد. کم حرف و اندیشمند بود و بسیار این ذکر را تکرار می کرد: «به خدای رحمان پناه می برم از فتنه». 2

وی با پدر و مادرش تا زمان مرگ مولایشان (ابوحنیفه) با وی زیستند و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پیامبری برگزیده شد و دعوت خود را علنی ساخت، آنان از نخستین گروندگان به اسلام بودند. 3

از آن جایی که خاندان یاسر در مکه قوم و عشیره ای نداشتند، همانند دیگر مسلمانان مستضعف مانند: بلال حبشی، صُهییب رومی و خَبَّاب بن ارتّ مورد آزار و شکنجه طاقت فرسای قریش و حتی مورد بی مهری بنی مخزوم قرار گرفتند. مشرکان قریش آنان را در برابر گرمای سوزان آفتاب قرار داده و سنگ بزرگی بر روی سینه شان می

نهادند و گاهی زره آهنی بر تنشان کرده و با زنجیر بر روی شن های داغ مکه می کشاندند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با دیدن این صحنه های دلخراش و رقت آور، آنان را به صبر و بردباری توصیه نموده و به بهشت جاودان مژده می داد. 4

یاسر در اثر همین شکنجه ها، جان داد و سمیه نیز با ضربه ای که ابوجهل بر شکمش وارد ساخت، به شهادت رسید و نامشان به عنوان شهیدان نخستین، در تاریخ اسلام جاودانه شد. 5

یک اشتباه تاریخی

ابن قتیبه دینوری در کتاب «المعارف»، ابن سعد در کتاب «الطبقات»، بلاذری در کتاب «انساب الاشراف» و ابن عساکر در کتاب تاریخش آورده اند که سمیه پس از به شهادت رسیدن یاسر با «ازرق»، غلام حارث بن کلدۀ که رومی الاصل بود، ازدواج کرد. با توضیحی که درباره مادر عمّار داده شد، از این اشتباه تاریخی پرده برداشته شد. همان گونه که ابن عبدالبرّ اندلسی گفته است: ازرق رومی با سمیه، مادر زیاد بن ابیه که همسر مولایش حارث بن کلدۀ بود، پس از وی ازدواج کرد. 6

سپر تقیه

کار عمّار تازه مسلمان، پس از شهادت پدر و مادرش دشوارتر گردید و شکنجه وی از سوی مشرکان مکه به اوج خود رسید تا این که برای رهایی از ستم های قریش، در برابر خواسته های آنان دایر بر ستایش بتهای «لات» و «عزی» و بدگویی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم شد و چنین کرد. پس از این جریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شتافت و در حالی که به شدّت می گریست چنین گفت:

«چیزی به زبان راندم که دلم بر خلاف آن است و بر ایمانم سخت استوارم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دست پر مهرش اشک از چشمان عمّار زدود و فرمود:

«اگر باردیگر تو را آزار دادند و خواستند که به من ناسزا گویی همان را انجام بده».

بدین سان عمّار با عمل کردن به تقیه که ریشه قرآنی دارد و مورد سفارش اکید امامان معصوم علیهم السلام است - 7 خود را از آزار قریش رهانید. برخی او را به خاطر این کار و تسلیم ظاهری در برابر کفار، سرزنش کرده و کافر دانستند. این سخنان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، فرمود:

«چنین نیست؛ بلکه سراپای وجود عمّار را ایمان فرا گرفته و باگوش و خون او آمیخته است». 8

و آیه «مَنْ كَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهِ اِلَّا مَنْ اَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ» 9 در باره وی نازل شد. 10

وی با اولین گروه مهاجران از مکه به مدینه آمد و در خانه «مبشّر بن عبدالمنذر» سُکنی گزید. آیه «والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لئنِئْتَهُمْ فی الدّٰنِیَا حَسَنَةٌ وَّ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ اکْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ» 11 در باره آنان نازل شده است. 12

به دنبال مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مکه و ورود آن حضرت به «قُبا» 13 عمّار نزد آن حضرت شتافت و برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جا و سایبانی ساخت تا زیر آن استراحت کرده و نماز گزارد؛ آن گاه به گردآوری سنگ پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با سنگ های جمع شده مسجد را بنیان نهاد و عمّار آن را تکمیل کرد. از این رو، وی را اولین کسی دانسته اند که برای مسلمانان مسجد ساخت. 14

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از ورود به مدینه، میان عمّار و «حذیفه بن یمان» و بنا به نقلی «مقداد»، پیمان برادری بست و زمینی به وی واگذار کرد تا برای خود خانه ای بنا کند. زمینی نیز به مبلغ ده دینار خرید و فرمود تا در آن جا مسجدی ساخته شود 15 و خود نیز در ساختن مسجد همکاری می کرد. در این میان، عمار با تمام توان کار می کرد؛ او در حالی که خشت های زیادی بر پشتش بار کرده بودند با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رو به رو شد و گفت: ای رسول خدا! مرا کشتند و بیش از آنچه خود می برند، بر من بار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که (گردوغبار را از) گیسوان به هم بافته عمّار، با دست خویش می افشاند؛ فرمود: «افسوس پسر سمیه! اینان تو را نمی کشند؛ بلکه گروه بیدادگر تو را خواهند کشت». 16

عمّار در تمام جنگ ها و غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نیز «بیعت رضوان» حضور یافت. پس از رحلت آن حضرت، در میان کسانی بود که به خلافت و جانشینی ابوبکر اعتراض داشت 17 و او را به واگذاری خلافت به اهل آن توصیه می نمود. بنا به نقل شیخ صدوق قدس سره، از «مهاجران» سعید بن عاص، مقداد بن اسود، اُبَیّ بن کعب، عمّار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود و بریده بن خضیب اسلمی و از «انصار»، خزیمه بن ثابت، ذوالشّهادتین، سهل بن خنیف، ابویوب انصاری و ابوهیثم بن تیّهان در روز جمعه و به هنگام ایراد خطبه نماز توسط خلیفه اول، لب به اعتراض گشودند و عمّار بن یاسر خطاب به ابوبکر چنین گفت: حق را که خداوند برای جز تو قرار داده است، غصب نکن و اولین کسی نباش که دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را نادیده می گیرد. خلافت را به اهلش واگذار تا در روز واپسین، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از خود خشنود گردانی. 18

در عین حال، عمّار در جنگ یمامه و جریان مسیلمه کذاب در زمان خلافت ابوبکر، حضور داشت و از کیان اسلام دفاع می کرد و در حالی که از ناحیه گوش به شدت آسیب دیده بود، خطابه و رجز می خواند و دیگر رزمندگان اسلام را به ادامه نبرد تشویق می نمود. 19

وی در زمان خلافت عمر بن خطّاب از طرف خلیفه به فرمانداری کوفه منصوب گردید. عمر در عهدنامه اش خطاب به کوفیان نوشت که عمّار از نُجَبای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است؛ لکن پس از مدتی به دلیل نامعلوم، او را از فرمانروایی عزل و به جای وی ابوموسی اشعری را گماشت. 20

روزی خلیفه از عمار پرسید: از این که تو را از مقامت عزل کردم، نرنجیدی؟ عمار پاسخ داد: به خدا قسم! نه روزی که مرا به این سمت گماشتی، خرسند شدم و نه امروز که بر کنار کردی، رنجیده خاطر شدم! 21

وی در فتح مدائن - که در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال شانزدهم هجری و به فرماندهی سعد بن ابی وقاص صورت گرفت - شرکت کرد و پس از فتح نیز بارها به آن جا سفر نمود. عمار در زمان خلافت عثمان بن عفان، زبانی پرخاشگر داشت و علناً به اقدامات و عملکردهای خلیفه انتقاد می کرد و خطاب به وی می گفت: تو قریش را بر گردن مردم سوار کردی! 22

هنگامی که خلیفه دستور تبعید ابوذر را صادر کرد، عمار بر وی خشمناک شد و نفرین کرد و به رغم این که مردم از بدرقه ابوذر غفاری منع شده بودند، به همراه علی علیه السلام و خاندان آن حضرت حضور یافت. بنا به گفته یعقوبی، عثمان تصمیم داشت تا عمار را نیز تبعید کند؛ اما بنی مخزوم که هم پیمانان او بودند، نزد علی علیه السلام رفته و از آن حضرت استمداد نمودند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

نمی گذاریم عثمان به میل خود رفتار کند. 23

عمار به خاطر همین روحیه انقلابی و پرخاشگر، مورد ضرب و جرح خلیفه و نگهبانان او قرار گرفت تا جایی که پهلویش شکست و به فتق گرفتار شد و از هوش رفت. او را به خانه ام سلمه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آوردند. وقتی به هوش آمد، آب طلبید و وضو ساخت و نمازهای فوت شده به هنگام بیهوشی را به جا آورد. سپس چنین گفت:

خداوندا! تو را سپاس می گویم؛ این اولین باری نیست که در راحت شکنجه می شوم.

طایفه بنی مخزوم خشمگین نزد عثمان رفته و او را تهدید کردند که اگر عمار در اثر این ضربه از دنیا برود، جز به کشتن خلیفه آرام نخواهند گرفت. 24

محبت و دلبستگی عمارین یاسر نسبت به اهل بیت - بویژه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام - برکسی پوشیده نیست. او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدر و مادرش را به بهشت بشارت داد و وی را «الطَّيِّبُ الْمَطِيبُ» نامید 25 و فرمود:

کسی که او را دشمن بدارد، خدا با او دشمن است و کسی که عمار را تحقیر کند، خداوند او را خوار گرداند. 26 و نیز فرمود:

بهشت، مشتاق علی و سلمان و عمار است. 27

و نیز فرمود:

آنان را با عمار چه کار؟! عمار آنان را به بهشت و آن ها عمار را به آتش فرا می خوانند و این، رسم اشقیا و بدکاران است. 28

وی در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام چون گوهر شب چراغی می درخشید و فضای تاریک جان و افکار برخی افراد سطحی نگر و کج اندیش را روشن می ساخت و سخن نغز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که خطاب به او فرموده بود: «اگر همه مردم از راهی و علی بن ابی طالب از راه دیگری رفت، تو همان را برگزین که برگزیده است». 29 را آویزه گوش داشت و همواره ملازم 30 آن حضرت بود.

وی همان گونه که در زمان خلیفه دوم نیز کتمان نمی کرد و می گفت که اگر خلیفه بمیرد، با علی علیه السلام

بیعت خواهد کرد؛ اولین کسی بود که با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کرد و مردم را برای بیعت با آن بزرگوار فراخواند و آنان را از روی کار آمدن شخصی مانند عثمان - در صورت سستی کردن - بر حذر می داشت. 31

فداکاری او در جنگ های جمل و صفین - که به عنوان سردار سپاه علی علیه السلام ایفای نقش می کرد - تعیین کننده و برای همگان، مایه تحسین بود. فروة بن حارث تمیمی - که خود از افراد بی طرف در جنگ جمل بود - می گوید:

در کنار زبیر ایستاده بودم؛ مردی نزد وی آمد و گفت: ای امیر! گروهی از یاران علی که عمار یکی از آنها است، از وی جدا شده اند تا به ما ملحق شوند؛ زبیر گفت: نه به خدا سوگند! عمار هرگز از علی جدا نمی شود. آن مرد سه بار گفت: آری چنین است. 32

پس از شکست اصحاب جمل، امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد تا ام المؤمنین عایشه را در خانه و قصر «بنی خلف» در بصره اسکان دهند. در آن هنگام عمار بن یاسر نزد عایشه رفت و چنین گفت:

مادر! دیدی فرزندان چگونه برای یاری دین خدا شمشیر زدند؟! عایشه گفت: آری! پس از آن که چیره شدید، این چنین آگاه گشته ای! عمار پاسخ داد: به خدا سوگند! اگر ما را تا نخل های دور دست «هَجَر» تعقیب کرده و شکست می دادید، باز یقین داشتم که ما، بر حق و شما، بر باطلید». 33

حضور عمار در میان کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «بیعت رضوان» بستند و سپس به یاری علی علیه السلام در صفین آمدند و نیز در میان هشتصد صحابی که در صفین همراه امیرمؤمنان علیه السلام بودند، برای دیگران میزان شناخت حق از باطل بود. خزیمة بن ثابت - که خود از اصحاب بود و در جنگ جمل حضور بی طرفانه داشت - در صفین نیز مردّد بود؛ لکن پس از به شهادت رسیدن عمار، شمشیر به دست گرفت و گفت: هم اکنون گمراهی آنان بر من آشکار گردید. خود را به صفوف دشمن نزدیک کرد و به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید.

34

اسماء بن خارجه فزّاری می گوید: به هنگام زوال ظهر در صفین در کنار عمار بن یاسر ایستاده بودم؛ مردی به دنبال وی آمد. وقتی او را یافت، چنین گفت: سؤالی دارم؛ آشکارا بپرسم یا در نهان؟ عمار گفت: هرطور که مایلی بپرس. او گفت: تا به این جا که آمدم، در حقانیت خودمان و گمراهی طرف مقابل تردیدی نداشتم اما وقتی صدای اذان، نماز و شهادتین آنان را شنیدم، مردّد و تا صبح نگران شدم؛ نزد علی علیه السلام رفتم و سؤال و شبهه ام را طرح کردم. آن حضرت فرمود: عمار را دریاب و ببین او چه می گوید. عمار در پاسخ شبهه آن مرد گفت:

من به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سه نوبت (بدر، احد و حنین) با آن پرچم سیاهی که در دست عمرو بن عاص است، جنگیده ام و این، چهارمین بار است و حالش بهتر از گذشته نیست؛ بلکه بدتر است. جایگاه ما امروز، همان جایگاه پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جایگاه آن پرچم، همانند جایگاه مشرکان و احزاب است. ریختن خون آنان را مانند خون گنجشک بر خود جایز می دانم و هیچ تردیدی به خود راه نمی دهم. 35

کشته شدن عمار در صفین، حتی در صفوف دشمن اثر گذاشت. ابوعبدالرحمن سلّمی، از یاران امیرمؤمنان علیه السلام، می گوید:

پس از کشته شدن عمار به خود گفتم: در میان صفوف دشمن نفوذ کنم تا ببینم آیا آنان از کشته شدن عمار آگاهند؟ شبانه وارد سپاه معاویه شدم. دیدم معاویه به همراه عمروبن عاص، ابوعورسلّمی و عبدالله بن عمرو با

هم در حرکتند. اسبم را در میان آنان می راندم تا گفته هایشان را درست بشنوم. شنیدم عبدالله بن عمرو بن عاص خطاب به پدرش گفت: امروز مردی را کشتید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره اش آن چنان فرموده بود!

عمرو بن عاص پرسید: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چه گفت؟ عبدالله گفت: مگر نبودی هنگامی که مسجد را می ساختیم، مردم سنگ ها و خشت ها را یکی یکی و عمار آن ها را دوتا دوتا حمل می کرد تا بیهوش افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بربالین او آمد و در حالی که خاک از چهره عمار می زدود، فرمود: افسوس پسر سمیه! با این که تو برای رضای خدا و پاداش اخروی دوتا دوتا سنگ می بری، اما گروه بیدادگر تو را می کشند!

عمرو بن عاص با شنیدن این حدیث، خود را به معاویه نزدیک کرد و گفت: آیا نمی شنوی عبدالله چه می گوید؟ معاویه اظهار بی اطلاعی کرد. عمرو بن عاص حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نقل کرد. معاویه در حالی که خشمناک بود، با لحنی تحقیرآمیز گفت: پیرخرفتی هستی و در حالی که قادر به کنترل خود نیستی، حدیث روایت می کنی؟! مگر عمار را ما کشتیم؟! عمار راکسی کشت که به جبهه جنگ آورد. 36 مردم نادان و بی خرد آن روز با شنیدن این سخنان، از چادرهای خویش بیرون آمده و گفتند: عمار را کسی کشت که به صحنه نبرد آورد.

ابوعبدالرحمن سلمی می گوید: نمی دانم کدام یک شگفت تر است: معاویه یا مردم!! 37 مطلبی که نمی توان به آسانی از آن گذشت، پاسخ به یک پرسش وجدانی است و آن، این که چرا سردمداران و صحنه گردانان پیکار با خلیفه ای که با بیعت عمومی حتی خود طغیان گران و یاغیان به خلافت رسید و آن چنان اتفاق و اجماعی که در جریان خلافت اسلامی سابقه نداشت و با هجوم به در خانه علی علیه السلام و اصرار از ناحیه مردم و عدم پذیرش از ناحیه علی علیه السلام تا جایی که آن حضرت فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا اخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِبْطَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقِيَتْ حَبْلُهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرُهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا...» 38 با گذشت چند صباحی در مقابل آن حضرت شورش کردند و آن همه فجایع به بار آوردند و امیرمؤمنان علیه السلام را در همه مدت خلافتش، درگیر جنگ های داخلی نمودند و خسارت همه جانبه و جبران ناپذیری برای اسلام به جای گذاشتند؟

آیا درد دین داشتند؟! آیا حقیقتاً برای خون خواهی خلیفه سوم که به زعم آنها، مظلوم کشته شده بود، قیام کردند و خواستند ادای دینی از خلیفه کرده باشند؟! یا نه، حقیقت جز این بود و آن گونه که عمار شناخته بود، آنان به جهت به خطر افتادن دنیایشان به این اقدامات دست زدند؟!

مورخ نامی، ابن جریر طبری (310 - 221 ق) از زید بن وهب جهنی نقل می کند: در آن روز (صفین) عمار بن یاسر به ایراد سخن پرداخت و چنین گفت: کجایند کسانی که در پی خشنودی پروردگارند، نه مال و منال و فرزند؟ گروهی کنار او گرد آمدند و آن گاه خطاب به آنان گفت:

با اراده مصمم و قاطع مانند آنانی باشید که برای خون خواهی عثمان به جنگ ما آمده اند و گمان می برند که عثمان، مظلوم کشته شده است. به خدا سوگند! آنان به خون خواهی او نیامده اند؛ بلکه شیرینی و لذت های دنیا را چشیده اند و آن را دوست داشتی و گوارا یافتند و دانستند هرگاه حق بر آنان فرود آید و اجرا گردد، میان آنان و دنیایی که در آن غوطه ورنند، جدایی خواهد افکند. اینان سبقت در مسلمانی ندارند تا به خاطر آن سزاوار

حکمرانی بر مردم باشند. پیروان خویش را با نیرنگ این که پیشوای ما، مظلوم کشته شد، به دنبال خود کشانیده اند و اگر این بهانه را نداشتند، حتی دو نفر از اینان پیروی نمی کرد...

سپس نزد عمرو بن عاص رفت و خطاب به وی گفت:

دینت را به حکومت مصر فروختی، مرگت باد! چه بسیار انحراف ها در اسلام به وجود آوردی.

آن گاه خطاب به عبیدالله بن عمر بن خطاب چنین گفت:

خداوند نابودت کند! دینت را به کسی که خود (معاویه) و پدرش (ابوسفیان) دشمن اسلام بود، فروختی!

او در پاسخ گفت: من برای خون خواهی عثمان به این جا آمده ام. عمار گفت:

خدا را گواه می گیرم باشناختی که از تو دارم، می دانم که از این کار، خدا را در نظر نداری. اگر امروز کشته نشوی،

فردا خواهی مرد. بین روزی که مردم به اندازه نیت و هدفشان پاداش داده می شوند، چگونه خواهی بود. 39

این برداشت و تحلیل عمار بن یاسر یاسر از مخالفان و پیمان شکنان امیرمؤمنان علیه السلام است.

حذیفه نیز که در میان صحابه سرآمد است، در پاسخ «ابن عباس» که از وی پرسید: عثمان به قتل رسید وظیفه

چیست؟ گفت: همواره با عمار بن یاسر باشید. ابن عباس گفت: عمار از علی بن ابی طالب علیه السلام جدا نمی

شود. حذیفه گفت: رشک و حسادت، آدمی را نابود می کند؛ دوری شما از عمار به خاطر نزدیکی عمار با علی علیه

السلام است! به خدا سوگند! برتری علی علیه السلام نسبت به عمار، به اندازه فاصله میان زمین و آسمان است

و عمار، از برگزیدگان است. 40

آری گروهی نیز به خاطر حسادت در مقابل علی علیه السلام ایستادند؛ این صفت زشت و خانمان سوز، دین و

دنایای آدمی را نابود و تن او را همانند بیماری خوره و پیسی ذوب می کند؛ و آن گونه که علی علیه السلام فرمود:

آدم حسود به بیماری غیر قابل درمان گرفتار است. 41

عمار که سمت فرماندهی سواره نظام را به عهده داشت، در حالی که معاویه و عمرو بن عاص و دشمنان علی علیه

السلام را کافران به ظاهر مسلمان می دانست؛ 42 به سوی دشمن حمله می برد و چنین می سرود:

نحن ضربناکم علی تنزیله

فالیوم نضربکم علی تأویله

ما [پیشتر] شما را بر سر تنزیل و فرود آمدن قرآن زدیم و امروز نیز بر تأویل و مفهوم قرآن می زنیم.

او در راهی که انتخاب کرده بود، چنان استوار بود که می گفت:

خدایا! می دانی اگر رضایت تو در این باشد که خود را از بلندی به زیر افکنم یا خود را در دریا غرق سازم یا شمشیر

درشکم خود فروبرم، همان را انجام خواهم داد؛ لکن می دانم امروز عملی بهتر و شایسته تر از نبرد با فاسقان

نیست.

ابوعبدالرحمن سلمی می گوید: در آن روز حاضران از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به هر طرفی که

عمار حمله می برد، به دنبالش حرکت می کردند. وقتی به هاشم بن عتبہ مرقال - که پرچمدار علی علیه السلام در

صفین بود - رسید، او را مخاطب قرار داد و چنین گفت:

به پیش که بهشت زیر برق شمشیرها و نوک تیز نیزه هاست. درهای آسمان گشوده و حورالعین زینت شده

است.

و نیز شعری به این مضمون می خواند:

امروز روزی است که دوستانم و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و پاداش اعمالم را ملاقات می کنم. 43

آنان به قلب دشمن زدند و تا رسیدن به فیض شهادت و دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به کارزار پرداختند. این یار دیرین و کهنسال امیرمؤمنان علیه السلام و این بُرنا دل نود و سه ساله با کشته شدنش، قلب علی علیه السلام را به درد آورد. آن حضرت پس از شهادت عمار فرمود:

خدا رحمت کند عمار را روزی که اسلام آورد؛ روزی که کشته شد و روزی که مبعوث خواهد شد... بهشت گوارایش باد... قاتل عمار در دوزخ خواهد بود. 44

قاتل عمار

برخی قاتل وی را «عقبه بن عامر» دانسته اند و او کسی بود که در زمان زمامداری عثمان و به دستور وی عمار را تا حدّ فتق شکنجه کرد. 45 اما بسیاری دیگر از مورّخان، قاتل وی را «ابوغازیه جُهنی» دانسته اند. وی پس از آن که جریان بیعت «عقبه» را گزارش می کند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که در آن روز فرمود: «همانا جان و مال مسلمانان محترم است و کسی حق ندارد خون مسلمانی را بریزد... پس از من کافر نشوید و خون همدیگر را نریزید...» می گوید: روزی در مسجد قبا از عمار بن یاسر، که در میان مردم مهربان بود، شنیدم اشاره به عثمان کرد و گفت: «او، همان نَعْتَل» 46 است. من کینه عمار را به دل گرفتم و همان جا تصمیم گرفتم هرگاه بر وی دست یازم؛ او را از پای درآورم. در روز صقّین در میان لشکریان معاویه و سپاهیان علی علیه السلام در حالی که سخت به مبارزه سرگرم بود، فرصت را غنیمت شمرده و در زمانی که کلاه آهنی اش از سرش افتاده بود، ضربتی وارد کردم و او را به قتل رساندم.

راوی سخن ابوغازیه می گوید: مردی به گمراهی او ندیده ام. وی در حالی که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را روایت می کند، باز تصمیم به قتل عمار می گیرد و او را می کشد!

ابوغازیه در میان سخنان خویش اظهار تشنگی کرد. در ظرف بلورین آب آوردند، نپذیرفت. ظرف دیگری آوردند، آب را نوشید. مردی در آن جا حاضر بود؛ از حماقت وی شگفت زده شد و گفت: از نوشیدن آب در ظرف بلورین به خاطر رعایت ورع و تقوا پرهیز می کند؛ اما از کشتن عمار ابایی ندارد!! 47*

پس از کشته شدن عمار، مردی از اسبش به پایین آمد و سر او را از تنش جدا کرد. ابوغازیه با آن شخص در این که کدام یک قاتل اویند، به نزاع پرداخت. هرکدام می گفتند: من قاتل اویم. عمروبن عاص با شنیدن سخنان آنان گفت: به خدا قسم! در جهنّم رفتن نزاع دارند. وقتی معاویه سخن عمروبن عاص را شنید، بر آشفت و گفت: چه کاری است می کنی؟ گروهی به خاطر ما خود را به کشتن می دهند و تو این گونه سخن می گویی؟! عمروبن عاص پاسخ داد: به خدا سوگند! این چنین است؛ ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم! 48

عمار پیش از شهادتش به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افتاد که فرموده بود: آخرین توشه ات از دنیا، «دوغ» خواهد بود. و گفت: آخرین توشه ام را بیاورید. آن را نوشید و به طرف دشمن حمله ور شد. عمار وصیت کرد لباس های خونین مرا از تنم بیورید؛ چرا که در روز قیامت با معاویه مخاصمه خواهم کرد. امیرمؤمنان علیه السلام بر جنازه عمار نماز گزارد و بدون غسل و کفن در صفین دفن گردید. این واقعه جان گداز در اواخر ماه صفر سال 37 هجری اتفاق افتاد. و این صحابی جلیل القدر پس از نزدیک به یک قرن عمر سراسر

افتخار، بدرود حیات گفت. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:
«رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ أَسْلَمَ، وَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ قُتِلَ، وَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»⁴⁹

پی نوشت ها :

- 1 - احزاب / 21 (ولکم فی رسول اللہ اسوة حسنة)
- 2 - سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 347 و 408.
- 3 - همان، ص 424.
- 4 - «صبراً آل یاسر فانّ موعدکم الجنة» ر. ک: مجمع الزوائد، ج 9، ص 223؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 388؛ سیره ابن اسحاق، ص 192.
- 5 - الاستیعاب، ج 3، سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 409؛ الاصابة، ج 4، ص 585.
- 6 - المعارف، ص 256؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 247؛ الاستیعاب، ج 4، ص 1863؛ الاصابة، ج 4، ص 585، انساب الاشراف، ج 1، ص 178.
- 7 - «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه...» و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت... و ر. ک: به: بحار الانوار، ج 72، ص 443 - 393، بیروت.
- 8 - مجمع الزوائد، ج 9، ص 395؛ مجمع البیان، ج 6، ص 388.
- 9 - نحل / 107.
- 10 - مجمع البیان، ج 6، ص 387؛ الدر المنثور، ج 5، ص 169.
- 11 - نحل / 42.
- 12 - مجمع البیان، ج 6، ص 361.
- 13 - دهکده ای در دو فرسخی مدینه که مرکز قبیله «بنی عمرو بن عوف» بود.
- 14 - وفاء الوفاء، ج 1، ص 250؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 143.
- 15 - آن حضرت تا روزی که مسجد آماده شود، در طبقه تحتانی خانه «ابوایوب انصاری» سکونت داشت. (البدء و التاريخ، ج 2، ص 178؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 143).
- 16 - ویح ابن سمیّه! لیسوا بالذین یقتلونک انما تقتلک الفئة الباغية. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 142).
- 17 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 9.
- 18 - الخصال، ج 2، ص 465-461.
- 19 - الطبقات الکبری، ج 3، ص 181؛ سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 422.
- 20 - الطبقات الکبری، ج 3، ص 255.
- 21 - مختصر تاریخ دمشق، ج 18، ص 244.
- 22 - سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 420.

23 - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 70 و 69.

24 - انساب الاشراف، ج 6، ص 163 و 162.

25 - سنن ترمذی، ص 3798.

26 - مستدرک حاکم، ج 3، ص 399.

27 - رجال کشی، ش 58.

28 - تاریخ بغداد، ج 1، ص 150؛ سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 415.

29 - کشف الغمّه، ج 1، ص 143، به نقل از مناقب خوارزمی.

30 - ملازمت و رفاقت وی با امیرمؤمنان(ع) ریشه دار است. وی به هنگام ساختن مسجد مدینه و کندن خندق در جنگ احزاب و نیز در غزوه «ذات العشیره» همراه آن حضرت بود و از وی جدا نمی شد و تا آخرین نفس نیز از وی جدا نشد.

رسول خدا(ص) به هنگام ساختن مسجد در مدینه، کارها را دونفر دو نفر تقسیم کرد و عمار را با علی(ع) همراه کرد. آنان شروع به کار ساخت دیوار کردند که ناگاه عثمان بن عفّان از خانه اش بیرون آمد. گردوغبار به لباسش نشست. او در حالی که لباسش را تکان می داد، از آنان روی گرداند. امیرمؤمنان(ع) به عمار فرمود: من هرچیزی را گفتم، تو هم تکرار کن. علی(ع) این را سرود:

«لایستوی من یعمّر المساجدا یظلّ فیها راکعاً و ساجداً

کمن غدا عن الطریق عانداً

عمار همین سروده را تکرار کرد. عثمان خشمناک شد؛ اما نتوانست به علی(ع) چیزی بگوید. به عمار خطاب کرد: ای برده پست! و گذشت...

در جریان غزوه «ذات العشیره» نیز همراه علی(ع) بود. در آن روز رسول خدا(ص) دستور داد تا سپاه اسلام در آن منطقه منزل کنند. گروهی از «بنی مُدَلج» در کنار چاهی در نخلستان مشغول کار بودند. علی بن ابی طالب(ع) پیشنهاد کرد تا نزد آنان رفته و از چگونگی کارشان آگاه شویم. پس نزد آنان رفتیم و خسته در گوشه ای از نخلستان روی خاکی نرم آرمیدیم. ناگهان رسول خدا(ص) را بر بالین خویش ملاقات کردیم. آن حضرت ما را در حالی که به خاک آلوده بودیم، بیدار کرد و خطاب به علی(ع) فرمود: برخیز ای «ابوتراب»! و سپس فرمود: آیا می خواهید شقی ترین مردمان را بشناسید؟ گفتیم: آری! فرمود: احمیر (لقب قذّار بن سالف، کسی که ناقه صالح را پی کرد. لسان العرب، ج 2، ص 322) که ناقه صالح را پی کرد و کسی که ضربتی بر سرت وارد و محاسنت را از خونت رنگین سازد. (مسند احمد، ج 4، ص 264 و 263)

31 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 25 و ج 4، ص 8.

32 - همان، ج 2، ص 168.

33 - امالی، شیخ طوسی، ص 144.

34 - تهذیب الکمال، ج 21، ص 225؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 259.

35 - وقعة صفّین، ص 321.

36 - امیرمؤمنان(ع) هنگامی که سخن معاویه را شنید، فرمود: بنابراین قاتل حمزه، پیامبر(ص) خواهد بود!! چون آن حضرت حمزه را به صحنه جنگ آورد. (شذرات الذهب، ج 1، ص 45؛ کشف الغمّه، ج 1، ص 260؛ اعیان الشیعه، ج 8، ص 375)

37 - تاریخ طبری، ج 50، ص 41 و 40.

38 - نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه). ترجمه: «اگر حضور مردم و بودن یاوران و تعهد خداوند از عالمان - که بر سیری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان بی تفاوت نباشند - نمی بود، مهار شتر خلافت را به کوهانش می افکندم و آخرین آن را با جام اولینش سیراب می نمودم».

39 - تاریخ طبری، (تاریخ الأمم و الملوك)، ج 5، ص 40 و 39.

40 - مختصر تاریخ دمشق، ج 18، ص 224.

41 - عیون الحکم و المواعظ، «الحسود لاشفاء له».

42 - وقعة صفین، ص 215.

43 - تاریخ طبری، ج 5، ص 39 و 38؛ الكامل فی التاريخ، ج 3، ص 309 و 308.

44 - الطبقات الکبری، ج 3، ص 262.

45 - انساب الاشراف، ج 3، ص 93.

46 - «نعتل» پیرمرد یهودی در مدینه که به پستی شهره بود.

47 - الطبقات الکبری، ج 3، ص 260.

* ابوغازیه، در زمان حکمرانی حجاج و در شهر واسط مرد. حجاج اعلام کرد کسی که در تشییع جنازه وی حاضر نشود، منافق است. (انساب الاشراف، ج 3، ص 91).

48 - الطبقات الکبری، ج 3، ص 259.

49 - همان، ص 264؛ سیراعلام النبلاء، ج 1، ص 426.